

فرهنگ پستی

ماهنامه مطالعات میان رشته‌ای فرهنگ پستی - سال اول - شماره نهم - خرداد ۱۳۹۷ شماره مسلسل ۹



پروقی زندگی همنوع
چشمی کرشمی نپسته!



پنج نیاز اساسی انسان
چپسته!



نیش و نیش و رساک
برای انشیت روانی چامه



یادداشت کابینه نوزدی

دریای ملت و کاسه سیمای فوتبال ملی

تلویزیون ایران همیشه واقعیتها را در ظرفهای غیر واقعی می ریزد و چیزی از واقعیت نشان می دهد که واقعی نیست. *واقعیت مسابقه دیشب فوتبال ایران و مراکش دو قسمت داشت. یکی نبرد سخت و جانانه پسران ایران در زمین چمن که با پاهای گرفته و دنده مصدوم دنبال افتخار برای نام ایران بودند. دوم، ایرانیانی که از تلویزیون یا در ورزشگاه نگاههای تشنه خود را به لحظه لحظه های بازی دوخته بودند و در ساق و سر پسران خود، امید و افتخاری را می جستند که خود را شایسته آن می دانند.

*ایرانیان زیادی در ورزشگاه سن پترزبورگ نفسهایشان را به نفسهای ۱۱ پسر ایرانی داده بودند که در زمین مثل اسبهای دشتهای وحشی نفس افتخار می زدند. انگار که می خواهند نفسهایشان را به آنها وام دهند. این یعنی یک بازی ملی به تمام معنای کلمه. یک بازی بایک قلب و ۸۰ میلیون نبض.

*اما تیغ سانسور تلویزیون ایران چیزی که نمی شناسد مفهوم ملت است. سانسور بی رحم تلویزیون در پخش مستقیم این مسابقه کاری کرد که انگار هیچ ایرانی در ورزشگاه سن پترزبورگ نیست. کاری کرد که وقتی از صفحه تلویزیون ورزشگاه را می دیدی، انگار که همه تماشاگران، طرفداران مراکشند و هیچ ایرانی نبوده که بخاطر نام کشور و لذت فوتبال ملیاش به ورزشگاه رفته باشد.

*اما نکته شیرین ماجرا این است که مردم ایران خودشان می دانند چه خبر است. تلویزیون می خواهد حذف کند، بکند. زنان را به ورزشگاه راه نمی دهید، ندهید. از تجمع جمعیت در ورزشگاه برای دیدن همین مسابقه جلوگیری می کنند، بکنند و... مردم در ورزشگاه سن پترزبورگ و خیابانهای شهرها و خانه های ایران نشان دادند که ما هستیم. همه ما با هر نوع سلیقه و علاقه هستیم. هستیم، خیلی بزرگتر از آنچه سیمای نشان می دهد.

*پخش تلویزیون، ایرانیان را از ورزشگاه سن پترزبورگ حذف کرد. اگر نبود گزارش درخشان و بی نظیر و مردمی عادل فردوسی پور، چه بسا که یادمان می رفت این یک بازی ملی است که چشم و نفس ملت ایران به آن است.

*از نظر تلویزیون، ملت ایران همان مقدار است که مدیران تلویزیون دوست دارند. این رویه مستمر سیاست. تلویزیون ایران، برای دریای ملت ایران فقط به اندازه یک کاسه جا دارد. کاسه ای که در آن فقط دوستان مدیران صدا و سما جامی گیرند.

*اصل هفتاد و پنجم قانون اساسی، از یادهاشان رفته است که صدا و سیمای متعلق به ملت است نه یک گروه و حزب و یک جریان فکری

ماهنامه مطالعات میان رشته ای فرهنگ پذیری

فرهنگ پذیری

اختصاصی حوزه علوم انسانی

سال اول - شماره نهم - خرداد ۱۳۹۷

شماره مسلسل ۹

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

اشرف کریمی راهجودی

زیر نظر شورای نویسندگان

دبیر تحریریه:

مهرداد ابراهیمیان

بخش هنری:

سید مصطفی حسینی

سارا شیرازی

اشتراک

arhang@ejournalism.ir

دارای مجوز شماره ۷۶۸۵۵ هیئت نظارت بر مطبوعات صادره در تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۲

نشانی اینترنتی: <http://ejournalism.ir>

روابط عمومی: rahjerdi632@gmail.com

شورای سردبیری: ۰۹۸ ۹۲۱ ۳۱۷ ۸۴۹۰ و ۰۹۸ ۹۱۲ ۲۹۳ ۱۶۵۴

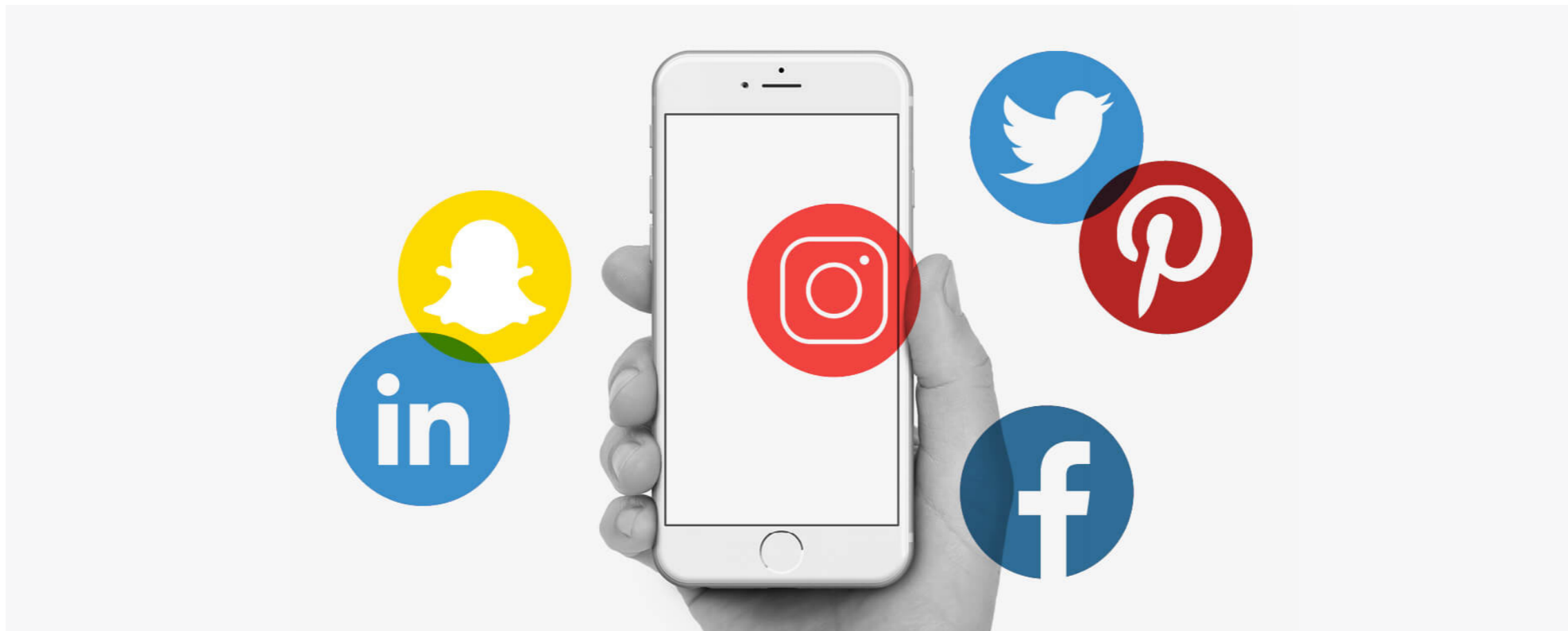
مقالات منتشر شده دیدگاه نویسندگان آنهاست

فرهنگ پذیری در ویرایش، اصلاح و حک مطالب به گونه ای که به محتوای علمی آن آسیبی نرسد؛ آزاد است.



برای تصدیق مجوز فصلنامه شماره ۷۶۸۵۵ را به هیئت نظارت بر مطبوعات به شماره ۰۵۰۰۰۲۰۲۰۲ پیامک کنید.

نیش و نوش رسانه برای امنیت روانی جامعه



نبود مدیریت هوشمند سبب شده رسانه به جای خبررسانی و نیز جذب، تجمیع و بیان انتظارات و راهکارها، ناخودآگاه از طریق پراکندن بذرنامیدی، انبان سرمایه اجتماعی را تهی ساخته و منجر به پیچیده تر شدن چالش‌ها، تبدیل آن به بحران و سپس تعمیق بحران‌ها گردد.

نکته دیگری که در مورد موضوعات روز جامعه ضعف آن احساس می‌شود انتقال آموزش، تجویز الگوهای بهینه و انذار درباره پیامدهای رفتار نامعقول و التهاب زده به ویژه در حوزه های اقتصادی و مدنی است که تنها به بازتاب اظهارات شماری از مقامات دولتی و اظهارنظر معدودی از کارشناسان صاحب نظران محدود می‌شود.

آنچه مشخص است رسانه از طریق ایجاد تعادل بین انتظارات و توانمندی های موجود در کشور، تصویرسازی نزدیک به واقعیت از کارویژه و عملکرد دستگاه های مسوول، جلب اعتماد و مشارکت مردمی می‌تواند از بروز بحران یا تشدید آن جلوگیری کند حال آنکه بی توجهی به مدیریت هوشمند و کارکردهای تجویزی نتیجه ای معکوس را رقم خواهد زد.

به عنوان مثال طی روزهای اخیر حجم قابل توجهی از محتوای تولید شده در فضای مجازی به چاره جویی مسوولان در زمینه تثبیت وضعیت روانی حاکم بر بازار معطوف شد اما در عمل با گسترش جو عدم اطمینان، زمینه ساز برخی رفتارهای واکنشی شد.

در موقعیت هایی از این دست مفهوم مدیریت هوشمند اخبار بیش از پیش ضرورت های خود را نمایان می‌سازد؛ مفهومی که به طور معمول در رسانه های کلان و ریشه دار پردازش شده و خطوط خبری اصلی فضای مجازی را مشخص می‌کند.

در شرایط کنونی اما کاستی های فرهنگ ارتباطات جمعی و دستیابی به اخبار و ارتباطات زمینه ساز جولان طیفی از رسانه های غیرمسوول شده و نتیجه آن در التهاب روانی و رفتارهای واکنشی، شتابزده و زیان آور برخی از شهروندان ظاهر شده است.

در زمینه هایی چون بحران آب، معضلات اجتماعی مانند کار کودکان و تعدی به حریم آنان، وضعیت معیشتی جامعه، آینده روابط خارجی کشور و ...

نسخه های برخط و متعارف یا گروهی با دور زدن محدودیت های قانونی به تولید محتوا و پاسخ به نیاز خبری مخاطبان می‌پردازند.

این رسانه ها به دلیل گستره وسیع انتشار هر کدام بسته به شمار بازدید کنندگان، میزان نفوذ و اعتبار و همچنین وضعیت مرجعیت خبری و تحلیلی برای مخاطبان، از حالت ابزار گونگی درآمده و به کنشگرانی تاثیرگذار در تجویز سیاست، تعریف و جهت دهی به انتظارات، انعکاس مطالبات و ... تبدیل شده اند.

سخنی به گزاف نیست اگر بگوییم رسانه اکنون به تاثیرگذارترین عامل اثرگذار بر رفتار و افکار شهروندان تبدیل شده است. در رسانه واقعیت به گونه ای ناهمساز با واقعیات عینی تصویرسازی می‌شود و در بهترین حالت رسانه تصویری از واقعیت و نه خود آن را بازتاب می‌دهد؛ تصویری که کادربندی، شفافیت، انحنا یا راستی و در نهایت رنگ بندی آن را سیستم عاملی متشکل از اهداف و سیاست های رسانه شکل می‌دهد.

با این حل گاه اتفاق می‌افتد که تصویر مطلوب و مورد نظر از سوی رسانه با آنچه بر ذهن مخاطب می‌نشیند و به رفتارهایش جهت می‌دهد یکسان نیست.

پیامد انعکاس معضلات کشور و ترسیم بحران های محتمل در حوزه های گوناگون بسته به نحوه تولید محتوا، انتقال آن و نیز رویکردهای تجویزگرانه رسانه بر امنیت روانی جامعه اثرگذار خواهد شد.

نوسانات بهای ارز، طلا، مسکن و خودرو در روزهای اخیر از مهمترین موضوعاتی است که در رسانه های مجازی حجم وسیعی از تولیدات خبری به آن اختصاص یافته و تحلیل هایی نیز درباره آن ارایه شده است.

این رسانه ها همپا با رادیو و تلویزیون، مطبوعات و خبرگزاری های استخوان دار و رسمی در روزهایی که بسیاری سمت و سوی نوسانات مزبور را رصد می‌کردند رخدادهایی چون دیدار رهبران آمریکا و کره شمالی را پوشش داده و همزمان چشم اندازهایی درباره فرجام توافق هسته ای و تقابل تهران-واشنگتن، بحران آب و فرایندهای سیاسی، اجتماعی و معیشتی در کشور را به تصویر کشیدند.

نکته قابل تامل این که رسانه های مجازی این روزها با وجود ایجاد محدودیت هایی برای فعالیت از طریق پیام رسان های خارجی، همچنان از طریق سایر

دسترسی به اطلاعات، قدرت دارد اما مسئولیت هم دارد

و اطلاعات در دسترس از عملکرد سازمان ثبت احوال، این احتمال بسیار ضعیف است. اما در صورت صحت، آیا اعتباری برای سامانه‌های ثبت احوال باقی می‌ماند؟ این مهم توسط اداره حراست سازمان مذکور و مراجع قضایی در حال پیگیری است.

ب. جعل اسناد هویتی توسط شاهدان امضا کننده گواهی فوت و مراجعه برای ثبت گواهی فوت. از این رو، وجه قابل تأسف ماجرا این است که آیا اداره ثبت احوال نتوانسته است اسناد هویتی مجعول را تشخیص دهد؟

۲) با اتکا بر نظریات جرم‌شناسی و اقتصادی در حوزه پیشگیری از وقوع جرائم و مفاسد، سال‌هاست که لزوم به اشتراک‌گذاری اطلاعات و بهره‌برداری از مقاطعه و راستی‌آزمایی دیتابیس بانک‌های اطلاعاتی کشور بر همگان اثبات شده است. به عنوان مثال می‌توان به راحتی با اشتراک‌گذاری اطلاعات سازمان ثبت احوال، سازمان امور مالیاتی، گمرک و بانک مرکزی از بسیاری از جرائم و مفاسد اقتصادی همانند فرار مالیاتی، قاچاق، زمین‌خواری، جعل، کلاهبرداری، سوء استفاده از امتیازات دولتی، پولشویی و ... پیشگیری نمود.

این اتفاق رخ داده، احتمال جعل اسناد هویتی شخص ۲ در سایر حوزه‌ها را بالا می‌برد. لازم به ذکر است که چند سال قبل، سازمان ثبت احوال طبق قانون، مکلف به اخذ ۸۰۰ ریال بابت هر استعلام هویتی شده بود، اما همین تکلیف قانونی باعث ایجاد مانع جدی در راه پیش‌بینی و سپس پیشگیری نظام‌مند از جرائم و مفاسد بود.

این جاست که این گزاره به ذهن متبادر می‌گردد که: اطلاعات، قدرت است و مدیری با جایگاه بی‌ثبات و غیر پاسخگو، چرا باید اطلاعات را به اشتراک و سپس قدرتش را کاهش دهد؟!

۳) فارغ از مباحث فوق، اگر صحت گواهی فوت صادر شده مفروض گرفته شود، از آنجا که گواهی فوت در سال ۱۳۹۳ صادر گردیده است، چرا شخص متوفی باید تا ابتدای سال ۱۳۹۷ از خدمات بانکی و بیمه‌ای و یارانه‌ای برخوردار باشد؟ طبیعتاً شخص متوفی امکان فعالیت اقتصادی و بازرگانی در این مدت را نیز داشته است!

حال در نظر بگیرید که چه حجم از تخلف و جرم را می‌توان با سوء استفاده از این مهم (عدم به اشتراک‌گذاری اطلاعات- در نازل ترین و بدیهی ترین سطح ممکن یعنی اطلاعات هویتی و بانکی)، در پایان با توجه به مراجعه حضوری به یکی از ادارات ثبت احوال تهران، ضمن تقدیر و تشکر صمیمانه از برخورد و منش اخلاقی معاون محترم اسناد هویتی اداره مزبور، خواهشمند است اعتبار اداره مذکور را برای استخدام نیروی خدماتی تامین نمایند تا نظافت آن اداره به نحو مطلوب و شایسته حفظ گردد.

سخنی با مفسدین و جاعلین: درست است که وضعیت به اشتراک‌گذاری اطلاعات در کشور، وضعیت شایسته و زبینه نظام جمهوری اسلامی ایران نیست، اما جوان‌های این مرز و بوم مدام در حال مطالعه، تلاش و مبارزه خواهند بود و در این مسیر، به خود خستگی راه نمی‌دهند تا موجبات ارتقاء آگاهی‌های عمومی و پیشگیری نظام‌مند از جرائم و تخلفات را در کشور فراهم آورند.

این جنگ ادامه دارد... امید است که مدیران و کارگزاران صاحب مسئولیت نظام نیز به جرگه جوانان بپیوندند تا بتوان اعتماد عمومی را دوباره ترمیم نمود.



۲- در سامانه ثبت احوال مشخص نیست که کارشناس تایید کننده اسناد هویتی و صدور گواهی فوت کیست.

۳- لغو گواهی فوت اشتباه منوط به رای مرجع قضائی است. به عبارت دیگر، تایید نمودن در قید حیات بودن شخص شماره ۲ (حتی پس از ۴ سال از صدور گواهی فوت) در صلاحیت مرجع قضائی است. چون گواهی فوت در دسترس اداره ثبت احوال نیست!

۴- علت صدور گواهی فوت شخص در قید حیات، اشتباه سهوی با شخص شماره ۱ اعلام می‌شود.

ضرورت تعدیل انتظارات! از دستگاه‌های اجرایی کشور در راستای پیشگیری از جرائم و تخلفات.

پر واضح است که به اشتراک‌گذاری اطلاعات دارای کارکردهای متعددی است که از یک طرف عامل تسهیل خدمات رسانی به عموم مردم می‌گردد و از آن مهم‌تر موجبات پیشگیری نظام‌مند از تخلفات و جرایم را مهیا می‌سازد و هزینه تدبیر امور را کاهش می‌دهد. چرا که هر نهاد و سازمانی به فراخور رسالت خود دارای اطلاعات و داده‌های ارزشمند سیاستی است. به عنوان مثال: سامانه‌ها و پایگاه‌های داده‌ی متعدد بانک مرکزی (دینفع واحد، چکاوک، شاپرک، سنا، تسهیلات و...)، سامانه‌های سازمان امور مالیاتی، سامانه پنجره واحد تجارت گمرک، سامانه انبارها و به طور کلی سامانه‌های تعبیه شده در قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، سامانه‌ها هویتی سازمان ثبت احوال کشور، سامانه‌های سازمان ثبت اسناد و املاک کشور (سامانه شناسایی اموال و املاک، ثبت شرکت‌ها و علائم تجاری و...)، سامانه‌های رتبه‌بندی و اعتبار سنجی پیمانکاران، پایگاه داده‌های شرکت‌های دولتی، سامانه‌های متعدد وزارت صنعت معدن تجارت (پایگاه داده تجار و دفاتر تجاری آن‌ها، سامانه ثبت شرکت‌های مجاز به تجارت الکترونیک) و ... اما متأسفانه شاهد پدیده خست اطلاعاتی هستیم.

چون اطلاعات و دسترسی به داده‌ها نوعی قدرت محسوب می‌گردد و مدیر و دستگاه دچار این شائبه می‌گردند که با اشتراک‌گذاری اطلاعات، از اقتدار سازمانی آن‌ها کاسته می‌شود. تحقق دولت الکترونیک و به اشتراک‌گذاری اطلاعات، عملیاتی و امکان‌پذیر است اما خست اطلاعاتی و مقاومت رانت‌جویان و مدیرانی که در موقعیت تعارض منافع قرار دارند باعث عدم تحقق آن شده و می‌شود، چرا که تسهیل راستی‌آزمایی‌های منبعث از دولت الکترونیک و اشتراک‌گذاری اطلاعات، بسیاری از تخلفات و جرائم را علنی می‌سازد و امکان سوء استفاده مداوم مجرمین را میسر نمی‌سازد.

اینجاست که نظریات و ملاحظات اقتصادسیاسی بر دو اصل مهم تأکید دارند: ۱. لزوم ارتقاء شفافیت و اعلام عمومی وضعیت اجرای قوانین به عموم مردم. ۲. پاسخگو نمودن مدیران و نهاد‌های مجری و ناظر در قبال تکالیف قانونی. به عبارت دیگر پذیرش مسئولیت در قابل عدم اجرای قوانین و مسئول تحمیل هزینه‌های هنگفت به نظام اقتصادی و اجتماعی.

اما گزاره‌های مذکور گویا فقط در مقالات و گزارش‌های پژوهشی اشاره می‌شود و هنوز در عمل، در حال سپری کردن مقدمات و مبانی کار هستیم. پیشنهاد می‌شود ماجرای قابل تامل ذیل را بخوانید تا شما هم همانند نگارنده، انتظارات خود را از برخی از نهادها و سازمان خیلی بالا نبرید و همزمان با دولت اعتدال، انتظارات خود را با واقعیات تعدیل نمایید!

آقای غلام‌دل (شخص ۱) در سال ۱۳۷۴ و در شهرستان ساوه دار فانی را وداع گفته‌اند و دو نفر به عنوان شاهد، گواهی فوت ایشان را امضا نمودند. در سال ۱۳۹۳، در یکی از ادارات ثبت احوال تهران، گواهی فوت دیگری برای آقای غلام‌علی ل (شخص ۲ با همان نام خانوادگی در شهرستان همدان که هم اکنون در قید حیات هستند) صادر می‌گردد و تاریخ فوت را نیز همان سال ۱۳۷۴ اعلام می‌دارند و دو شاهد دیگر، گواهی فوت شخص در قید حسات را با صحت تمامی مشخصات هویتی شخص ۲ را امضا می‌نمایند.

در ابتدای سال ۱۳۹۷، یارانه و بیمه و حساب بانکی شخص ۲ که در قید حیات هستند مسدود می‌شود و پس از پیگیری‌های مکرر متوجه می‌شویم که:

۱- گواهی فوت آقای غلام‌علی ل در اداره صادر کننده گواهی فوت موجود نیست.

مدیران تصادفی

مدیر ارشد یک سازمان به دلایل سیاسی یا اقتصادی یا شخصی، ناگهان از کار برکنار شده و یکی از مدیران میانی، بدون طی شدن فرایند رسمی و توسعه‌ی توانمندی‌ها ناگهان میزبانی بزرگتر از میز قبلی خود را تصاحب می‌کند

پدیری که کار آفرین بوده و مدیر یک کسب و کار است، به صورت ناگهانی فوت یا مهاجرت می‌کند و فرزندی که تا دیروز سرگرم زندگی شخصی خود و گشت و گذار در خیابان‌ها بوده است، ناگهان خود را پشت میز مدیریت می‌بیند



مدیران تصادفی کسانی هستند که با یک تصادف، به پست مدیریت رسیده‌اند. برخی از این تصادف‌ها که من با آنها مواجه شده‌ام به شرح زیر است:
- پدیری که کار آفرین بوده و مدیر یک کسب و کار است، به صورت ناگهانی فوت یا مهاجرت می‌کند و فرزندی که تا دیروز سرگرم زندگی شخصی خود و گشت و گذار در خیابان‌ها بوده است، ناگهان خود را پشت میز مدیریت می‌بیند.
- مدیر ارشد یک سازمان یا شرکت به دلایل سیاسی یا اقتصادی یا شخصی، ناگهان از کار برکنار شده یا شغل خود را ترک می‌کند و یکی از مدیران میانی، بدون طی شدن فرایند رسمی و توسعه‌ی توانمندی‌ها، ناگهان میزبانی بزرگتر از میز قبلی خود را تصاحب می‌کند.

مستقل از اینکه مدیران تصادفی با چه فرایندی در این موقعیت قرار می‌گیرند، ویژگی مشترک آنها این است که:

در موقعیتی قرار گرفته‌اند که به آن تعلق ندارند

من در جلسات مشاوره، با مدیران زیادی برخورد کرده‌ام که از «مدیران تصادفی هم‌رده» یا «مدیران تصادفی زبردست» یا «ارشد» شکایت می‌کنند. مستقل از تاریخچه و جنس این مدیران، بر اساس آنچه تا کنون دیده و شنیده‌ام، رفتارهای زیر در میان مدیران تصادفی، زیاد دیده می‌شوند (الزاماً نه همه‌ی آنها):
۱) مدیران تصادفی، بیشتر کارکنان سازمان را «تهدید» می‌دانند و همواره احساس می‌کنند همه در صدد هستند جایگاه آنها را تصاحب کنند.

۲) مدیران تصادفی، تصمیم‌های پراکنده می‌گیرند و روند یکسانی در تصمیم‌های آنها مشاهده نمی‌شود. گاه برای یک بخش به طرز گسترده‌ای هزینه می‌کنند و گاه برای مدت طولانی، سرمایه‌گذاری برای یک واحد را

فراموش می‌کنند.

۳) مدیران تصادفی، بسیار ذهن بین هستند. از آنجا که آنها تخصصی در حوزه‌ی مدیریت خود ندارند، معمولاً نظرشان، نظر آخرین فردی است که از اتاقشان خارج شده است.

۴) مدیران تصادفی، تصمیم‌های تکانشی می‌گیرند. به سادگی افراد را جذب

یک ناظر وجود دارد.

۶) مدیران تصادفی، معیار انتخاب اطرافیان خود را «وفاداری» می‌دانند و نه «تخصص». چرا که وجود نیروی متخصص، وجود آنها را زیر سوال می‌برد اما وجود متعهدان بی تخصص، می‌تواند چتر حمایتی مطمئن برای آنها باشد.

۷) مدیران تصادفی، تشنه‌ی عنوان، مدرک، تقدیرنامه هستند و هزینه‌های جدی برای خریداری این نوع اسناد پرداخت می‌کنند.

۸) مدیران تصادفی، سازمان را محل تفریح می‌دانند و نه محل کار. به همین دلیل گاه کارمندی را در اطرافشان می‌بینی که هرگز نمی‌توانی توانمندی خاصی در آنها یافته و یا دلیل خاصی برای حضور آنها بیابی.

۹) مدیران تصادفی از کارکنان رده پایین‌تر فاصله گرفته و خود را ایزوله می‌کنند. چون درک چندانی از وضعیت سازمان، مشکلات، دغدغه‌ها ندارند و عملاً زبان مشترکی بین آنها و کارکنان وجود ندارد.

۱۰) مدیران تصادفی از جلسات متعدد استقبال می‌کنند. در جلسه‌های میان کارکنان، می‌توانند لغت‌های جدید بیاموزند و تا حدی با کار آشنا شوند و جملاتی را در حافظه‌ی خود، برای استفاده‌های آتی و ترویج سایر کارکنان ثبت کنند.

۱۱) مدیران تصادفی، کارکنان خود را فقط در زمانی که نیازمند آنها هستند، «می‌بینند». گاه کارمندی ماه‌ها در محل کار دیده نمی‌شود. برای یک جلسه یا یک پروژه صدا زده می‌شود و به محض اینکه کار مدیر با او تمام شد به فراموشی سپرده می‌شود. جالب اینجاست که بسیاری از همین مدیران، انتظار اولشان از کارکنانشان، دیده شدن است. آنها بیش از اینکه نگران کیفیت کار، خروجی یک جلسه یا سود سازمان باشند، می‌خواهند دیده شوند.

یا اخراج کرده و گاه به سادگی ارتقاء یا تضعیف می‌کنند. آنها استراتژی بلندمدت ندارند و تصمیم‌های آنها غیر قابل پیش‌بینی است.

۵) مدیران تصادفی، به نظام جاسوسی بسیار علاقمند هستند. آنها ترجیح می‌دهند هر یک از کارمندان، مدام اطلاعاتی از سایر کارمندان را برای آنها افشا کنند و حتی حاضرند سازمان را چاق‌تر کنند تا مطمئن باشند به ازاء هر کارمند،



سواد زندگی پنج نیاز اساسی انسان چیست؟

انسان ها ۵ نیاز اصلی دارند که عدم ارضای هر یک از آنها می تواند ما را دچار ناخرسندی کند. نیازهای اساسی انسان در دیدگاه تئوری انتخاب عبارتند از: ۱- بقا ۲- قدرت ۳- عشق و تعلق خاطر ۴- آزادی ۵- تفریح و لذت
یاد آوری تئوری انتخاب: طبق نظریه انتخاب، منشأ اصلی ناخشنودی انسان ها ، روابط آسیب دیده یا از دست رفته است. علت این که روابط آدم ها آسیب می بیند هم این است که آنها در تمام عمر خود سعی در کنترل دیگران می کنند و این اصرار دائمی برای تحمیل خود بر دیگران، باعث می شود زندگی های مشترک و بسیاری از دوستی ها آسیب ببیند و گاه از بین برود.
تمایل برای کنترل دیگران نیز از دوران نوزادی با ما همراه است.

این که ما انسان ها چه نیازهایی داریم، بحثی دیرینه در میان انسان شناسان و روان شناسان و جامعه شناسان است و البته هنوز هم ادامه دارد.
دکتر ویلیام گلاسر، بنیانگذار تئوری انتخاب، بعد از دهه ها تحقیق و تجربه ، به این نتیجه رسیده است که انسان ها ۵ نیاز اصلی دارند که عدم ارضای هر یک از آنها می تواند ما را دچار ناخرسندی کند. نکته اینجاست که ما، ارضای این نیازها را در تعامل و رابطه با دیگران جست و جو می کنیم.
نیازهای اساسی انسان در دیدگاه تئوری انتخاب عبارتند از:

- ۱ - بقا
- ۲ - قدرت
- ۳ - عشق و تعلق خاطر
- ۴ - آزادی
- ۵ - تفریح و لذت

بقا

همه انسان ها دوست دارند زنده باشند و در امنیت زندگی کنند. بنابراین هر آنچه زندگی و امنیت و منافع شان را تهدید کند برایشان نامطلوب است. نیاز به بقا فقط در اصل حیات نیست. ثروتمندی که از ترس آینده، خساست به خرج می دهد در واقع نیاز به بقای بیشتری دارد از همتای خود که سخت نمی گیرد و در حد متعارف یک فرد دارا، خرج می کند.

قدرت

تمایل انسان ها به برتری جویی، سبقت از دیگران و پیشرفت را به طور خلاصه نیاز انسان به قدرت می نامیم.

عشق و تعلق خاطر

هر انسانی می خواهد عشق بورزد و عشق دریافت کند.

آزادی

هر انسانی نیاز به آزادی دارد تا بتواند بدون مداخله گری دیگران آن طور که خود دوست دارد زندگی کند. خلوت انسان ها نیز بخشی از قلمرو آزادی است.

تفریح و لذت

تفریح را پاداش یادگیری هم گفته اند. بنابراین مجموعه ای از تمایلات انسان برای یادگیری و خنده و کامجویی از دنیا را تفریح و لذت می نامیم.

اگر نیازهای اساسی پنج گانه فوق در کسی ارضا شود، او خوشبخت ترین انسان است.

اگر در فردی هیچ کدام از این نیازها ولو به طور نسبی برآورده نشود، او را باید در زمره انسان های کاملاً ناخرسند جای داد.

بقیه انسان ها - که اکثریت جامعه انسانی را تشکیل می دهند - در حد فاصل این دو قرار می گیرند.

نکته ای که بهتر است فراموش نکنیم: این نیازها از انسانی به انسانی متفاوت است. مثلاً ممکن است کسی تمایلی به ریاست یک اداره کوچک هم نداشته باشد ولی دیگری تمام هم و غمش رسیدن به مقام وزارت باشد. نیاز به قدرت در این دو فرد، یکسان نیست.

یا ممکن است کسی به کارهای خطرناک دست بزند که ممکن است به بهای جانش تمام شود (مثل کسی که با موتورسیکلت کارهای نمایشی انجام می دهد) و دیگری برغم نیاز مالی و توانایی فنی، این کار را نکند.
در شرایط مساوی، علت را باید در میزان نیاز هر یک از آنها به بقا جست و جو کرد.

یا کسی که هر شب قبل از خواب، همه درها را چک می کند که بسته باشند، نیاز بیشتری به امنیت دارد تا کسی که در شرایط برابر این کار را نمی کند.
ممکن است کسی عاشقانه به اطرافیانش مهر بورزد ولی دیگری خیلی خشک و بی روح برخورد کند. یکی ممکن است دوری از عزیزش را بیش از یک روز تاب نیاورد ولی آن عزیز بتواند بی هیچ مشکلی ماه ها دور از وی زندگی کند و دلنگت نباشد.

بنابراین، نیاز به عشق و تعلق خاطر نیز در انسان ها یکسان نیست. با این حساب اگر یکی از زوجین، مدام به دیگری ابراز علاقه کند و دیگری این محبت را ابراز مداوم نکند، الزاماً معنی اش این نیست که دومی همسرش را دوست ندارد. علت این ماجرا در نیاز کمتر او به عشق و تعلق خاطر است.
در خصوص این نیاز باید گفت که ملاک سنجش آن، محبتی است که ابراز می کنیم و نه محبتی که دوست داریم دریافت کنیم. (کسی که بیشتر محبت می کند نیاز به عشق و تعلق خاطر در او بیشتر است)

همچنین ممکن است کسی دوست داشته باشد اوقات زیادی را آزادانه بگذراند و دیگری بخواهد در گروه (دوستان، خانواده و ...) و همراهی آنها اقدام کند.
ممکن است کسی بسیار علاقه مند به یادگیری و تفریح باشد و دیگری کمتر. حالا که نیازهای اساسی انسان ها را شناختیم و دانستیم که میزان نیاز به آنها از فردی به فرد دیگر متفاوت است، می توانیم در بحث بعدی، یک گام بلند برداریم و به طور ریزتر بگوییم که چگونه ممکن است این نیازها در روابط انسانی آسیب ببینند و در نهایت به ناخشنودی ما منجر شوند.

تضاد در حوزه نیازهای ۵ گانه

انسان ها در تعامل با یکدیگر، در صدد ارضای نیازهای اساسی خود هستند اما مشکل آنجا ایجاد می شود که بین ارضای

نیازهایشان تضاد پیش می آید که این تضاد ۵ حالت کلی دارد:

تضاد در حوزه "میزان نیاز به بقا"

قبل از شروع بحث ذکر این نکته مهم است نیاز به بقا صرفاً در مرگ و زندگی خلاصه نمی شود بلکه بعد از آن، احتیاط و محافظه کاری، مهم ترین جلوه نیاز به بقاست.

اگر دو نفر که با یکدیگر رابطه دارند (مانند دو دوست، دو شریک و از همه مهم تر دو همسر) در میزان نیاز به بقا همخوانی نداشته باشند ممکن است بین شان اختلاف ایجاد شود.

فرض کنید نیاز به بقا در مرد به شدت بالاست و از این رو بسیار محافظه کار است. مرد و همسرش که نیاز به بقا در او کمتر است در روستایی با هم زندگی می کنند.

زن به مرد می گوید که بهتر است ۱۰ روز به مسافرت برویم ولی مرد مخالفت می کند و می گوید در این مدت ممکن است بلائی بر سر دام هایمان بیاید و هر چه زن استدلال می کند که می توانند از فرزندان یا همسایه ها کمک بگیرند، شوهر قبول نمی کند.

شاید زن این بی میلی شوهرش را نشانه ای از این بداند که شوهرش او را دوست ندارد ولی واقعیت این است که پای تفاوت در میزان نیاز به بقا در میان است و ربطی به عشق و دوست داشتن ندارد.

همان طور که می بینید ، منشأ خیلی از سوء تفاهم ها این است که ما نمی دانیم در کدام یک از نیازهای اساسی دچار مشکل هستیم. در حالی که اگر محل دقیق مشکل را بدانیم ، یگراست سراغ همان نیاز اساسی می رویم و بقیه را وارد ماجرا نمی کنیم و قضیه را پیچیده تر نمی سازیم.



تضاد در حوزه "میزان نیاز به قدرت"

شک نکنید که این یکی، منشأ بیشتری ناخشنودی های بشر است، از روابط کلان بین المللی بگیرد تا روابط زناشویی. انسان هایی که نیاز به قدرت در ایشان قوی است، به شدت تمایل دارند بقیه را کنترل کنند و حرف، حرف آنها باشد. تحمیل اراده بر دیگران، از خصوصیات اصلی این افراد است. با این اوصاف، فرض کنید زن و مردی که هر دو نیاز شدیدی به قدرت دارند با هم ازدواج می کنند. کاملاً قابل پیش بینی است که چه زندگی پر تنش خواهد داشت زیرا هر کدام از آنها، طبق نیاز ژنتیکی اش به قدرت می خواهد بر دیگری اعمال قدرت کند و حرف خود را بر کرسی بنشانند. (میزان نیاز انسان به هر کدام از "بقا، قدرت، عشق و تعلق خاطر، آزادی و تفریح و لذت" را ژن ها تعیین می کنند.)

در اینجا نیز شایع ترین سوء تفاهم این است که همسر مرا دوست ندارد و آلا این همه زور نمی گفت. حال آن که ماجرا، اینجا هم ربطی به عشق ندارد و داستان، داستان تکراری قدرت است.

در روابط بین دوستان و شرکا و ... هم این گونه است و بسیاری از ما، اگر ببینیم دوست مان در صدد سلطه جویی است و مدام می خواهد حرف خودش را بر کرسی بنشانند و به نظر ما اهمیتی نمی دهد، از او آزرده خاطر می شویم و حتی ممکن است به دوستی مان ادامه ندهیم.

اما اگر نیاز به قدرت در یکی از دو طرف کم باشد، مشکل حدی به وجود نمی آید زیرا کسی که نیاز کمی به اعمال قدرت دارد، نه تنها در صدد تحمیل اراده خود بر نمی آید بلکه از این که حرف آخر، حرف او نباشد هم نمی رنجد.

اگر هم هر دو، نیاز اندکی به قدرت داشته باشند، بسیار راحت تر با هم کنار می آیند و با مشورت همدیگر کارها را پیش می برند.

تضاد در حوزه "عشق و احساس تعلق"

قبلاً گفتیم که ملاک در سنجش این نیاز، میزان محبتی است که فرد به دیگری ارائه می دهد نه میزان محبتی که دوست دارد تحویل بگیرد. اگر زن و شوهر، هر دو نیاز بالایی به عشق و احساس تعلق داشته باشند، مدام نسبت به یکدیگر محبت می کنند و از این نظر، زندگی گرمی خواهند داشت. اما ممکن است این نیاز در یکی بالا و در دیگری پایین باشد. در چنین وضعی، آن که نیاز بالاتری دارد، چون به همان میزان که محبت می دهد، محبت نمی گیرد، دچار این باور می شود که همسرش او را دوست ندارد. در حالی که اغلب همسرش هم او را دوست دارد ولی به صورت ژنتیکی طوری برنامه ریزی شده است که نمی تواند (نه این که نمی خواهد) به اندازه طرف مقابل، ابراز عشق کند. اگر دو طرف، در این حوزه نیاز اندکی داشته باشند هم زندگی شان مختل نمی شود زیرا تعادل مهرورزی برقرار است.

تضاد در حوزه "میزان نیاز به آزادی"

کسی که نمی تواند اراده دیگران را تاب بیاورد و دوست دارد مطابق میل خود زندگی کند، هر جا خواست برود و هر کاری خواست انجام دهد و کسی که مقررات گریز است، نیازش به آزادی در حد بالایی است. اگر دو نفر که نیاز به آزادی در آنها زیاد است با یکدیگر ازدواج کنند، امکان این که درگیر تنش ارتباطی شوند وجود دارد زیرا هر کدام از آنها طبق قاعده گریز از مرکز رفتار می کنند و دوست دارند جدا از هم و بدون قید و بندهای یکدیگر زندگی کنند. البته منظور الزامات اقداماتی که جامعه آنها را غیراخلاقی می داند نیست بلکه در حالت احساس نیاز شدید به آزادی، افراد تعهد به طرف مقابل را نادیده می گیرند. مثلاً دوست دارند تنهایی به سینما بروند تا این که با شریک زندگی خود مشورت کنند که کدام فیلم را ببینند، کدام سینما بروند، چه ساعتی بروند، چه تنقلاتی بخرند و ...

زندگی های مشترک افرادی که هر دو طرف شدیداً نیازمند آزادی و فردیت هستند، در خطر تنش و طلاق است زیرا این قبیل آدم ها، بعد از مدتی که از

همدیگر فاصله می گیرند و نهایتاً از هم جدا می شوند. احتمالاً بسیاری از زوج هایی که طلاق نگرفته اند ولی در خانه های جدا از هم زندگی می کنند، افرادی هستند که به شدت نیازمند آزادی اند و فردگرایی شان بالاست. تفاوت "نیاز به قدرت" و "نیاز به آزادی" در این است که در اولی، شخص می خواهد خود را بر دیگری تحمیل کند و در دومی، شخص در صدد تحمیل اراده خود بر دیگری نیست ولی در عین حال، حال و حوصله خرده فرمایشات دیگران را هم ندارد.

تضاد در حوزه "تفریح و لذت"

اگر این نیاز در یکی بالا و در دیگری پایین باشد، مشکل ارتباطی ایجاد می شود. مثلاً فرض کنید کودک درون مرد هنوز زنده است و شادی می کند و علاقمند به یادگیری و خنده است و با بچه های فامیل بازی می کند و در یکی مهمانی خانوادگی برایشان تقلید صدا می کند اما زن، این چنین نیست و حتی به سختی می خندد. در این فرض، زن، شوهر خود را موجودی لوده و مسخره تصور می کند و مرد هم زنش را فردی متکبر و بی روح.

اگر این نیاز در هر دو بالا باشد، زندگی شان از این منظر، می تواند پر شور و هیجان باشد. اگر هم هر دو نیاز اندکی به تفریح و لذت داشته باشند، لاقدر در خصوص این نیاز اساسی، با هم دعوا نخواهند کرد و مثلاً هیچ گاه بین شان این بحث در نخواهد گرفت که با هم سوار چرخ و فلک بزرگ شهر بشوند یا نه؟! با این اوصاف بهترین روابط در حالتی شکل می گیرد میزان نیازها طبق فرمول زیر باشد:

نیاز دو طرف به "قدرت و آزادی" «کم»

نیاز دو طرف به "عشق و تعلق خاطر" و "لذت و تفریح" «زیاد»

نیاز دو طرف به "بقا" «متوسط»

مثال: علی و مینا با یکدیگر ازدواج کرده اند. هیچ کدام شان در زندگی

مشترک قدرت طلبی نمی کنند و به کرسی نشاندن حرف شان برایشان خط قرمز نیست. (نیاز به قدرت شان کم است)، همچنین خیلی نیازمند نیستند که زمان زیادی را در خلوت یا با دوستان شان بگذرانند (نیاز شان به آزادی از یکدیگر هم کم است).

آنها در عین حال، بسیار به یکدیگر عشق می ورزند و محبت می کنند (معلوم است که نیاز هر دو به تعلق خاطر بالاست) و دوست دارند تفریح کنند و یاد بگیرند (نیاز به لذت و تفریح شان هم بالاست و چون در عین حال نیازشان به آزادی نیز کم است، این تفریح و لذت را در کنار هم هستند).

آنها در عین حال، زندگی را خیلی سخت نمی گیرند و مثلاً حساست به خرج نمی دهند و نه خیلی به زندگی بی اعتنا هستند که زندگی و امنیت شان به خطر بیفتند (نیاز به بقا در آنها متوسط است).

با سنجش میزان هر کدام از نیازهای ۵ گانه می توان گفت که آنها زوج خوشبختی هستند. حالا کافی است فقط جای "کم" و "زیاد" را عوض کنید تا آینده نه چندان خوبی در انتظار این خانواده کوچک دو نفره باشد.

حال ۲ سؤال مهم پیش می آید:

۱ - چگونه تشخیص دهیم که میزان نیاز هر کدام از ما به این موارد کم است یا زیاد یا متوسط؟

۲ - اگر با کسی ازدواج کرده ایم (یا دوست و همکار هستیم) و حالا متوجه شده ایم که بر مبنای نیازهای پنج گانه با هم مشکل داریم چه کنیم؟ توصیه: کتاب "ثوری انتخاب"، نوشته دکتر ویلیام گلاسر را با ترجمه عالی دکتر علی صاحبی تهیه کنید و با شریک زندگی تان بخوانید.

تمرین:

- سعی کنید رفتارهای خود و اطرافیان تان را بر اساس نیازهای پنجگانه توضیح دهید.

رونمایی از تکنولوژی‌های باورنکردنی در جام جهانی روسیه!

در سال‌های اخیر فناوری‌های مختلفی به ورزش محبوب فوتبال راه پیدا کرده که هدف از آن کمک به داوران، رهگیری فعالیت‌های بدن ورزشکاران، افزایش ایمنی استادیوم‌ها و مواردی دیگر بوده است. در آستانه جام جهانی فوتبال نگاهی به مهمترین فناوری‌های حاضر در این رویداد بزرگ داشته ایم.

کمک داور ویدئویی

این سیستم پس از مدت‌ها کشمکش به منظور کمک به تصمیم‌گیری بهتر داوران در «جام کنفدراسیون‌ها» به زمین‌های فوتبال راه پیدا کرد و سپس در لیگ‌های معتبر «سری آ» ایتالیا و «بوندس لیگای» آلمان مورد استفاده قرار گرفت.

سیستم کمک داور ویدئویی علی‌رغم تجربه کوتاه در دنیای فوتبال لحظات تلخ و شیرین بسیاری را تجربه کرده و احتمالاً به این زودی‌ها جار و جنجال‌های پیرامون آن فروکش نمی‌کند.

کمک داور ویدئویی یا VAR چیست؟

این سیستم توسط تیمی متشکل از یک داور فعال یا بازنشسته، یک دستیار و اپراتور بازپخش پشتیبانی می‌شود که صحنه‌های بحث‌برانگیز را از طریق مشاهده بازپخش ویدئویی بررسی می‌کنند.

محل استقرار این تیم اتاقی با چندین مانیتور و دستگاه پخش‌کننده ویدئویی است که امکان مشاهده بازی از زوایای مختلف را فراهم می‌کند. این اتاق لزوماً در استادیوم محل بازی قرار ندارد، برای مثال در بوندس لیگا تیم کمک داور ویدئویی در یک مرکز رسانه‌ای واقع در «کلن» مستقر هستند.

از سیستم VAR می‌توان در چهار حالت استفاده کرد:

تشخیص رد شدن کامل توپ از خط دروازه

تشخیص ضربه پنالتی

دادن کارت قرمز

شناسایی بازیکن خطا کار

پس از درخواست بازیکنی فیلم توسط داور، تیم کمکی فیلم را از زوایای مختلف مشاهده کرده و رای خود را از طریق هدست به داور اعلام می‌کند. اما اگر این تیم نتواند تصمیم قاطعی اتخاذ کند، داور بازی سه انتخاب دارد: با توجه به رای تیم کمکی تصمیم‌گیری کند، بر اساس نظر خود عمل کند یا فیلم

14 - JUNE



FIFA WORLD CUP
RUSSIA 2018

Acosta
José A. Acosta - Venezuela

بازی را با استفاده از بخش دیگری از سیستم VAR که یک مانیتور ویژه نصب شده در کنار زمین است، بازیابی کرده و با توجه به آن نظر خود را اعلام کند. این مانیتور برای کمک به تصمیم گیری بهتر، نمای بازی را همزمان از چهار زاویه مختلف نشان می دهد.

کمک داور ویدئویی چه قدر کارایی دارد؟

فدراسیون بین المللی فوتبال (فیفا) و در راس آن «جانی اینفانتینو» تمام قد پشت استفاده از VAR در مسابقات مختلف ایستاده اند. مسئولان فیفا مدعی شده اند که این سیستم در مسابقات مرحله گروهی جام کنفدراسیون ها باعث تغییر شش تصمیم سرنوشت ساز شده و در ۲۹ مورد دیگر نیز به داوران کمک کرده است.

اینفانتینو با اشاره به گل نادرست پاناما به کاستاریکا که منجر به عدم صعود آمریکا به جام جهانی شد، تاکید کرد:

اشتباه سرنوشت ساز داور در بازی مقدماتی جام جهانی نشان می دهد که زمان اصلاح برخی چیزها فرا رسیده است.

ماه گذشته هیات بین المللی فوتبال (ایفاب) به عنوان نهاد قانونگذاری فیفا با تاکید بر اینکه به لطف VAR میزان دقت داوری از ۹۳ درصد به ۹۸٫۹ درصد رسیده اعلام کرد که هدف از این فناوری دستیابی به بهره وری بیشتر با کمترین میزان دخالت

این سازمان با اکثریت آرا استفاده از این فناوری را در جام جهانی روسیه تصویب کرد و اینفانتینو مدعی شد که VAR به بازی شفاف تر و عادلانه تر کمک می کند:

این تصمیم بر اساس نتایج به دست آمده در بیش از هزار مسابقه طی دو سال گذشته اتخاذ شده که مفید بودن کمک داور ویدئویی را اثبات کرده اند.

مخالفت با کمک داور ویدئویی

اخیرا رییس اتحادیه فوتبال اروپا با اعلام نگرانی از تصمیم فیفا برای استفاده



از این سیستم در جام جهانی مدعی شده داوران هنوز با آن آشنایی کافی ندارند.

برخی از بازیکنان و مربیان هم با استفاده از کمک داور ویدئویی چندان موافق نیستند. یکی از انتقادات این افراد بازه طولانی بازیابی صحنه ها است که به گفته آنها باعث سردرگمی و از رونق افتادن بازی می شود.

بر اساس نظرسنجی نشریه معتبر «کیکر» ۴۷ درصد از تماشاگران بوندسلیگا از ائتلاف وقت VAR کلافه شده و خواستار کنار گذاشتن این فناوری هستند. «رودی فولر» از بازیکنان به نام سابق تیم ملی آلمان و مدیر فعلی «بایرلور کوزن» در این باره می گوید:

در ابتدای فصل دیدگاه بسیار مثبتی نسبت به کمک داور ویدئویی داشتم، اما حالا نظرم تغییر کرده است.

«جان لوئیجی بوفون» دروازه بان «یوونتوس» و تیم ملی ایتالیا هم معتقد است که داوران علی رغم استفاده مکرر از این سیستم باز هم مرتکب اشتباه می شوند، در صورتی که اگر به ندرت به کار برده شود نتایج بسیار بهتری به همراه خواهد داشت.

مشکل دیگر این است که تمام صحنه ها بازیابی نمی شوند، برای مثال در بازی رده بندی جام کنفدراسیون ها بین مکزیک و پرتغال «پیه» در محوطه جریمه روی بازیکن مکزیک مرتکب خطا شد و علی رغم اعتراضات بازیکنان تیم سبزپوش داور از بازیابی این صحنه با کمک VRA خودداری کرد.

از سوی دیگر سیستم جدید تنها به داوران کمک کرده و صحت تصمیمات آنها را تضمین نمی کند چرا که هنوز هم رای داور حرف اول را می زند. برای مثال در فینال همان رقابت ها «گونزالو خارا» بازیکن شیلی با آرنج ضربه ای را به صورت «تیمو ورنه» آلمانی وارد کرد اما داور حتی بعد از بازیابی صحنه به کارت زرد قناعت کرد.

احتمالا همین مسائل باعث شده اکثر مسئولان تیم های لیگ برتر انگلیس با استفاده از آن مخالفت کرده و خواستار آزمایش بیشتر این فناوری در جام حذفی شوند.

تکنولوژی خط دروازه

از دیگر فناوری های مورد استفاده در فوتبال می توان به تکنولوژی خط دروازه

اشاره کرد که در جام جهانی پیش رو نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

این فناوری مجموعه ای از ابزارها است که مسیر توپ را دنبال کرده و عبور آن از خط را مشخص می کنند. فیفا و ایفاب سیستم های مختلفی را برای پیاده سازی این فناوری تأیید کرده اند که عمدتاً بر ردیابی دوربین یا سنسورهای میدان مغناطیسی متکی هستند.

با این حال پیاده سازی تکنولوژی خط دروازه هزینه سنگینی را روی دست باشگاه ها می گذارد، تا جایی که آذر ماه سال گذشته اتحادیه فوتبال اسکاتلند اعلام کرد که از این فناوری استفاده نخواهد کرد چرا که تنها ثروتمندترین لیگ های اروپایی از عهده پرداخت هزینه های آن بر می آیند.

متداول ترین سیستم های این فناوری پرهزینه عبارتند از:

GoalControl

این سیستم آلمانی از ۱۴ دوربین با سرعت بالا تشکیل شده که در نقاط مختلف استادیوم نصب شده و هر هفت دوربین روی یک دروازه متمرکز هستند. نصب این سیستم در هر استادیوم حدود ۲۶۰ هزار دلار هزینه ثابت دارد و استفاده از آن در هر بازی نیز به معنی ۳۹۰۰ دلار هزینه بیشتر است.

Hawk-Eye

این سیستم بیشتر در کریکت، تنیس و استوکر مورد استفاده قرار می گرفت و مثل مورد قبلی از دوربین های ویدئویی با سرعت بالا برای رهگیری توپ استفاده می کند. نرم افزار این سیستم موقعیت توپ را در هر فریم از طریق تجزیه و تحلیل پیکسل ها شناسایی می کند.

این نرم افزار داده های مرتبط به حرکت توپ را در دیتابیس خود ذخیره کرده و آن را برای تجزیه و تحلیل بیشتر در اختیار تیم ها قرار می دهد. مسئولان بوندسلیگا هزینه نصب این فناوری برای هر استادیوم را تا ۵۰۰ هزار یورو برآورد کرده اند.

Cairos GLT

کمپانی Cairos Technologies با همکاری آدیداس سیستمی را توسعه داده که به جای دوربین از میدان مغناطیسی بهره می برد. بدین منظور یک

سنسور در توپ تعبیه می شود که میدان مغناطیسی تولید شده توسط سیم های نازک زیر محوطه جریمه را شناسایی می کند. یک کامپیوتر نیز موقعیت توپ را با کمک سنسور رهیابی کرده و عبور توپ از خط دروازه را تشخیص می دهد.

Goalminder

این سیستم ساده تر است و با نصب دوربین هایی در تیرک دروازه و خط کرنر تصاویر لحظه عبور توپ از خط را با نرخ ۲ هزار فریم در ثانیه ثبت می کند. اغلب سیستم های فوق پس از شناسایی عبور توپ از خط هشدار می دهند. این سیستم ها به داور ارسال می کنند و تصمیم گیری نهایی بر عهده داور بازی قرار دارد.

توپ هوشمند آدیداس

در ساخت این توپ که «تل استار» نام دارد، از طیف رنگ هایی استفاده شده که میزان انعکاس نور را زیر نور مستقیم آفتاب یا در محیط های با نور ناکافی در حد مناسبی حفظ می کند. علاوه بر این تل استار به میکروچیپی مجهز شده که اطلاعاتی نظیر سرعت و مسیر حرکت توپ را محاسبه می کند.

سیستم ضد پهباد

با فراگیر شدن پهپادها برخی تماشاگران از آن برای ثبت نماهای نزدیک تر و اختلال در بازی استفاده می کردند. همین مساله باعث شد بسیاری از استادیوم ها به عنوان منطقه عاری از پهپاد اعلام شده و ضوابطی را برای مقابله با آنها اتخاذ کنند. این سیستم ها اغلب ارتباط بین کنترل کننده و پهپاد را مختل کرده و آن را فرود می آورند.

گجت های پوشیدنی داوران

آلارمهای سیستم خط دروازه در صورت تشخیص عبور توپ از دروازه هشدارهای رمزنگاری شده را از طریق بازوبند هوشمند به داور ارسال می کند. علاوه بر این همچون سال های قبل امکان برقراری ارتباط از طریق هدست های رادیویی برای داوران وجود دارد.



بر اساس نظرسنجی نشریه «کیکر» ۴۷ درصد از تماشاگران بوندسلیگا از ائتلاف وقت VAR کلافه شده و خواستار کنار گذاشتن این فناوری هستند. «رودی فولر» مدیر فعلی «بایرلور کوزن» در این باره می گوید:

در ابتدای فصل دیدگاه بسیار مثبتی نسبت به کمک داور ویدئویی داشتم، اما حالا نظرم تغییر کرده است. «جان لوئیجی بوفون» دروازه بان «یوونتوس» و تیم ملی ایتالیا هم معتقد است داوران علی رغم استفاده مکرر از این سیستم باز هم مرتکب اشتباه می شوند. در صورتی که اگر به ندرت به کار برده شود نتایج بهتری به همراه خواهد داشت.

هر وقت اطراف دولت را بجای واردات چی ها نخبه‌های کار آفرین بگیرند، مشکل بیکاری حل می‌شود



کند تا بتواند از طریق راه‌اندازی کسب و کارهای مورد نیاز کشور البته با حمایت دولت کار را پیش ببرد و بانکها به عنوان سرمایه‌گذار باید به جای در اختیار قرار دادن وام‌های کلان به معدود افراد بعضاً رانت‌خوار سرمایه را در جهت رشد تولید داخل در اختیار این نیروهای تحصیل کرده و جوان کشور قرار دهند؛ البته اقتصاد دولتی خود مانعی است برای این امر و تاز زمانی که در اقتصاد دولتی ایران تفکر مدیریت هزینه‌ای به سمت نگاه مدیریت کارآفرینی و تولید محور حرکت نکند، کار پیش نخواهد رفت

به هر حال هر زمان اطراف دولت را به جای افرادی وارداتی و کارچاق کن، تعدادی نخبه کارآفرین گرفت، آنگاه نتیجه ملموس آن عیان خواهد شد.

در زمینه اشتغال‌زایی هم بهتر است به فکر تولید باشند و موانع بر سر راه کسب و کار بردارند؛ دولت باید در این زمینه اقدامات مهمی انجام دهد از جمله اینکه واردات کالاهای مصرفی را کنترل کرده و محدود کند به واردات ابزارآلات صنعتی که در تولید موثر هستند. واردات کالاهای مصرفی باعث می‌شود عملاً تولیدکنندگان داخلی نابود شوند، درحالی که باید سیاست‌گذاری‌ها مبتنی بر بهبود تولید و افزایش صادرات باشد.

روبرو هستیم که برای آن‌ها کاری وجود ندارد، نتیجه این ناهماهنگی ارائه طرح‌هایی مانند کارروزی بود که نتیجه‌چندانی هم نخواهد داشت.

اگر واقعاً اعتقاد به اشتغال وجود دارد باید دولت کارآفرینان را گرد خود جمع کند و در حوزه وزارت اقتصاد و حوزه وزارت کار از آن‌ها استفاده کند؛ ولی مشاهده می‌شود که به جای کارآفرینان و تولیدکنندگان، تاجران و بازرگانان وارد عرصه کار شدند. طرح‌هایی مانند کارروزی بیشتر جنبه شعاری دارد و اکنون موضوع این است دولت نمی‌خواهد تلاش کند اشتغال موجود را حفظ کند و نه اینکه تصمیم بگیرد اشتغال جدیدی ایجاد کند؛ اکنون حفظ اشتغال موجود مهم‌تر است، زیرا نگاه‌های اقتصادی با مشکلاتی مانند ورشکستگی روبرو و در حال اخراج نیروهای کار خود هستند.

امروز با جمعیت آماده به کار زیادی روبرو هستیم که یکی از دلایل آن نوع نگاه و مدیریت جزیرهای است که چنین شرایطی ایجاد کرده و متأسفانه با گذشت نزدیک به ۴۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی هنوز در بعضی از بخش‌ها بر اساس نظام آزمون و خطا پیش می‌رویم و ریسک نمی‌کنیم،

از سوی دیگر جامعه باید با تغییر نگاه علاقه‌وافر، پشت‌میزنشینی را ترک

است. فارغ‌التحصیلان بدون داشتن مهارتی، به دنبال مشاغل آسان هستند؛ این موضوع باعث ایجاد رقابت شدید برای ورود به دستگاه‌های دولتی شده، زیرا هنگام برگزاری آزمون استخدامی دستگاه‌های دولتی، فارغ‌التحصیلان بیشتر از ظرفیت اعلامی ثبت‌نام می‌کنند.

از سوی دیگر دانشگاه‌ها علم را انتقال می‌دهند اما مهارت را نه در صورتی که دانشگاه باید مجموعه‌ای از فرآیندها را برنامه‌ریزی کند که منجر به انتقال علم و مهارت شود لذا به نظر می‌رسد برای نجات جوانان از بیکاری باید با سرعت بیشتری آن‌ها را به سمت مهارت آموزش حرکت داد.

۲- در سال‌های اخیر اتفاق‌های نگران‌کننده‌ای در حوزه بیکاری فارغ‌التحصیلان رخ داد و آن ناهماهنگی‌های موجود بین دستگاه‌های دولتی بود؛ مثلاً فرصت‌های شغلی خالی در ایران وجود دارد که متأسفانه وزارتخانه‌های علوم و تعاون، کار و رفاه اجتماعی در این زمینه باهم هماهنگ نیستند و می‌بایستند وزارت کار برای چشم اندازه چند سال آینده اعلام کند بازار کار چه رشته‌هایی را نیاز دارد تا وزارت علوم بر اساس آن دانشجو پذیرش و بر مبنای نیاز کشور نیرو تربیت کند، ولی چنین اتفاقی نیفتاده و اکنون با خیلی عظیم فارغ‌التحصیلانی

بیکاری یکی از چالش‌های امروز جامعه و نیازمند برنامه‌ریزی و اقدام است؛ امروز قشر جوان کشور بیکار است و شاید این جمله که مسئله اشتغال مهم‌ترین چالش دولت است، گزاف نباشد؛ دولت باید با همکاری سایر دستگاه‌ها برای آن برنامه‌ریزی کند، البته دولت‌مردان آمارهایی ارائه می‌دهند و حتی از برنامه‌ها سخن می‌گویند، اما این آمارها بیانگر واقعیت‌ها نیست؛ هرچند شکل بیکاری منحصر به یک سال و یک دولت نیست، اما امروز تعداد زیادی از جوانان با مشکل اشتغال دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

نرخ بیکاری در سال گذشته ۱۲،۱ درصد بود و ۲۵،۳ درصد در بین جوانان بیکار هستند که ۴۰ درصد بیکاران را فارغ‌التحصیلان دانشگاهی تشکیل می‌دهند که به دلیل مهارت محور نبودن سیستم آموزشی کشور و عدم هماهنگی و برنامه‌ریزی این مشکل ایجاد شده است؛ امروز لیسانسه‌ها ۴۰ درصد کل فارغ‌التحصیلان را تشکیل می‌دهند و این قشر بخصوص لیسانسه‌ها به‌سختی شغل پیدا می‌کنند که به دو نکته می‌توان اشاره کرد:

۱- فارغ‌التحصیلانی که در دانشگاه‌ها تربیت شده‌اند، بیشتر به پشت‌میزنشینی علاقه دارند؛ و به نوعی مدرک‌گرایی بدون توجه به نیازهای جامعه رواج پیدا کرده

مدیران، نخبگان و توده هدف آرشی های مجازی



تویتر در خبری اعلام کرده است که به حدود یک میلیون از کاربران آمریکایی فعال در تویتر که در دوران انتخابات ۲۰۱۸ آمریکا در دام کنشگران سازمان یافته مجازی روسی افتاده اند، ایمیل خواهد زد و آن ها را نسبت به این امر مطلع خواهد ساخت. فارغ از این سوال که آیا تویتر همچنین لطفی را به دیگر ملل غیر آمریکایی که در فضای تویتر و در وقایع تاریخی متناسب با خودشان در دام کنش های سازمان یافته مجازی کشورهای غربی و یا مهاجم افتاده اند، می کند و یا نه؛ یک سوال به گونه ای جدی پرده از رخ بر می کشد: کنش سازمان یافته مجازی چیست و چه نقشی در شکل دهی به رفتار اجتماعی جوامع بازی می کند؟

به لحاظ واژگانی، کنش سازمان یافته عبارت است از فعالیت برنامه ریزی شده مجموعه ای از نیروهای انسانی و یا ماشینی که به شیوه ای نظام یافته در جهت رسیدن به هدفی حرکت می کنند. آنگاه که چنین فعالیت و یا حرکتی در بستر فضای مجازی رخ دهد، آن را کنش سازمان یافته مجازی می نامند. علت برجسته شدن بعد مجازی در این نوع از فعالیت، تاثیر گذاری و گستره سازی بیش از اندازه و موثر فضای مجازی بر فضای فیزیکی است.

به لحاظ اصطلاحی، کنش سازمان یافته با خود هدفی مستمر دارد که می توان آن را هدف اصلی از این نوع فعالیت خواند و آن عبارت است از جهت دهی به توده و همراه کردن او با خود و یا به جریان انداختن توده ناآگاه در مسیر برنامه خود، بدون اینکه ماهیت کنشگران و نقشه آنها بر توده مشخص گردد. اما در همراهی با این هدف مستمر، اهدافی موردی نیز برای این نوع از فعالیت نهانی توسط مدیران آن کنش و یا هدفگذاران نظام بخش به کنش در نظر گرفته می شود.

برای نمونه، گاه مجموعه ای که صاحب نیروهای کنشگر مجازی است، بنا دارد تا مدیران سازمانی را به انجام کاری متمایل یا از انجام کاری باز دارد. بدین سان با شناسایی آن کار، و یا بهره از فضای مجازی و رسانه ای که شبکه های اجتماعی ویژه در دوره های جدید فراهم نموده اند، شروع به نظرنویسی انبوه و یا مطلب گذاری ویژه یا علیه آن کار و مدیران مرتبط با آن می کند. این مجموعه با بررسی فضای مجازی، با هشیار ساختن نیروهای خود، هر جا که بحثی از آن کار مورد نظر مشاهده کرد، نیروهای کنشگرش را وا می دارد تا در باب آن اظهار

نظر کنند و حسب برنامه قبلی به تحسین یا تقیح آن بحث و شخص یا اشخاص بحث کننده بپردازند؛ اما همانگونه که در بالا اشاره نمودیم، هدف مستمر و اصلی فراخواندن توده ناآگاه به این مساله و همراه کردن آنها با موج های جعلی خویش است، علت این امر از آن روست که حسب بزرگی و جایگاه رفیع یک سازمان و حسب وزن یک طرح یا کار، نیاز به واکنش و کنش حجم بسیاری از توده در جامعه و نه صرفاً نیروهای کنشگر است. کنش سازمان یافته برای پیشبرد هدف ویژه خود، نیازمند ساختن موج هایی است که پس از رهاشدن آن توسط کنشگران استخدای آن، به دست توده ناآگاه و بی خبر گردانده شود.

نمونه های می توان برای این سخنان برشمرد. فرض کنید که طرحی قرار است در مجلس قانون گذاری یک کشور مورد تصویب قرار گیرد که مطلوب مجموعه ای نیست. این مجموعه با سازمان دهی کردن نیروهای انسانی و کنشگر خود در فضای مجازی، جو حاکم بر روان جامعه را به جایی می کشاند که بدگویی و احساس تفر نسبت به این مساله روز به روز فزونی گیرد تا جایی

که قانونگذاران تصویب آن را مقابل خواست توده ببینند. کنشگران مجازی کاری ساده در این راه داشته اند، آنها موظف بودند هر جا شخصی، مدیری، بازیگری، استادی، ورزشکاری، سیاستمداری و ... به تمجید این طرح می پرداخت به او حمله کنند و با حجم بالای نظرات در واکنش به سخنان او و یا ساخت مطالبی علیه رسوایی ها و خطاهای گذشته او، نوعی از نفرت را از زبان توده نثار او کنند و با بالا بردن این رفتار کاری کنند که عمده توده ناظر گمان کند که اکثریت مردم با این شخص و حمایتش از طرح مخالفند. در این میان اگر بازیگری نیز به مخالفت با این طرح پرداخت، با نظرات گسترده خود در فضای مجازی به تحسین و تمجید او بپردازند و آرام آرام توده را در این مسیر تربیت کنند و به فکر و نگرش چارچوب و به بیان نظرش شکل دهند.

نمونه های عینی و رخ داده بسیاری در این زمینه یافت می شود همانند: تلاش ارتش اسرائیل برای اختلاف افکنی میان فلسطینی ها و یا منفور ساختن رفتارهای مقاومت گرا در میان فلسطینیان، تلاش برای برجسته کردن و طبیعی

ساختن همجنس بازی در فرانسه و تخریب قانونگذاران و یا سلبریتی های مخالف با آن، جهت دهی به فکر نخبگان یک کشور در مخالفت و یا تمسخر احکام قرآن همچون قصاص، یا کنش های مجازی سازمان مجاهدین رجوی در حذف نام خود از لیست سازمان های تروریستی اروپا و آمریکا و یا عملیات نیروهای کنشگر مجازی عربستان سعودی در قانع ساختن مردم مصر به رها کردن جزایر تیران و صنافیر، نمونه بزرگ آن را می توان در تغییر روند انتخابات آمریکا توسط کنش های سازمان یافته مجازی بدست ده ها هزار نیروی استخدام شده روسی مشاهده کرد.

برخی گزارش ها حاکی است، شماری کشورها در این زمینه ارتش هایی ویژه تدارک دیده اند، ارتش هایی که کارشان تنها نظرنویسی و لایک کردن مطالب کاربران اینترنتی است. ارتش هایی از ده هزار نفر تا صد هزار نفر! اکنون شاید بتوان در ذهن خود پاسخ به این پرسش را شکل داد که کنش های سازمان یافته مجازی، چه نقشی در شکل دهی به رفتار اجتماعی جوامع بازی می کند؟

«کافه گردی» تمرینی برای «شادی اجتماعی»

بوق زدن همان جشن گرفتن نیست!

اگر یکی از ما بپرسد شادی اجتماعی دارید یا نه و هنگام شادی اجتماعی چه می‌کنید؟ می‌زنیم؟ می‌زیم؟ جوانانی هم البته پای کوبی و دست افشانی می‌کنند اما شادی اجتماعی آن است که جمعیتی انبوه همه با هم یک حرکت خاص را انجام دهند. مثل هزاران نفر که در یک ورزشگاه با هم برمی‌خیزند و می‌نشینند و سرود می‌خوانند

این یک واقعیت است که همه ما به شادی ویژه شادی‌های گروهی و دسته جمعی نیاز داریم چرا که انسان موجودی اجتماعی است، این را می‌توان از رونق کسب و کار کافه‌ها و چای‌خانه‌ها دریافت. در زندگی مدرن صنعت سرگرمی پرسمیت شناخته شده و حتی ساخت فیلم‌ها یا برنامه‌های هنری هم این گونه توجیه می‌شود که هدف سرگرم کردن مردم است



اگر یکی از ما بپرسد شادی اجتماعی دارید یا نه و هنگام شادی اجتماعی چه می‌کنید چه پاسخی داریم جز این که بوق می‌زنیم؟ کتابیون بناساز - هر چند علاقه ای به تماشای بازی های فوتبال ندارم ولی می دانستم مسابقه ایران - مراکش یک بازی خاص است و بی میل نبودم نتیجه را بدانم هم به خاطر این که از قافله اطرافیان عقب نمانم و هم چون پای ایران در میان بود. اما قبل از آن که نتیجه را در کانالی ببینم یا حتی بپرسم از صدای بوق های ممتد اتومبیل هایی که در بزرگراه نزدیک خانه مان در رفت و آمد بودند، دریافتم. حالا نه با جزییات که بوق ها نشان می داد کام مردم شیرین شده است. چند سالی است که مردم به دلایل مختلفی نظیر موفقیت های تیم ملی فوتبال و حتی والیبال، پیروزی آقای «روحانی» در انتخابات ریاست جمهوری و بهانه هایی از این دست، به خیابان ها می روند و بوق خودروهای شان را به نشانه شاد بودن، به صدا در می آورند و این به معنی آن است که یکی از اعصاب خردکن ترین اصوات آلوده کننده محیط زیست، به ابزاری برای ابراز «شادی گروهی» در ایران بدل شده است!

انتقادی به مردم نیست زیرا این یک واقعیت است که همه ما به شادی و به ویژه شادی های گروهی و دسته جمعی نیاز داریم. چرا که انسان، موجودی اجتماعی است و نیاز به حضور در اجتماعات مختلف دارد. این را به خوبی می توان از رونق کسب و کار کافه ها، رستوران ها و چای خانه هایی که قلیان عرضه

می کنند نیز دریافت و جدای این در زندگی مدرن صنعت سرگرمی به رسمیت شناخته شده و حتی ساخت فیلم ها یا برنامه های نازل هنری هم این گونه توجیه می شود که هدف سرگرم کردن مردم است.

چرا غالب مردم عصر جمعه افسرده می شوند؟ فقط به خاطر کار و درس و مشق روز بعد نیست. به این دلیل است که در آن ساعت ها نمی دانند چه کنند در حالی که در روزهای دیگر هفته اگر هم ندانند چه کنند به کاری سرگرم اند. نیاز طبیعی انسان به حضور در اجتماعات، در کشورهای توسعه یافته مورد توجه قرار گرفته و با مهارت به آن پاسخ داده شده است. در این جوامع باشگاه

که می تواند پاسخ گوی نیاز انسان به «شادی گروهی» و اجتماعی باشد. جریان از این قرار است که عده ای براساس سن یا علاقه مندی های شخصی، در فضاهای مجازی یا به صورت حقیقی گروه هایی تشکیل می دهند، سپس در زمان هایی که تعیین می شود در کافه های مختلفی که در سرتاسر شهر محل سکونت شان فعال اند دور هم جمع می شوند و افراد در عین حضور در کافه کارهایی را دسته جمعی انجام می دهند. نظیر بازی های دورهمی، تماشای مشترک مسابقات ورزشی که از تلویزیون پخش می شود و یا حتی به تمرین و گفت و گو در زمینه علاقه مندی های ویژه شان می پردازند.

خود نیز به برخی از این دورهمی ها دعوت شده ام و بسته به زمینه و علاقه رفته یا نرفته ام. اما اینها همه محدود است حال آن که بهتر آن است شهرداری ها از این گونه اجتماعات حمایت و پشتیبانی کنند و در «فرهنگسرا» ها و «خانه های محله» برگزار شوند و به عبارت درست تر درهای فرهنگسراها و خانه های محله را به روی این گردهمایی ها باز کنند. اما تنها امکانات سخت افزاری و تأسیساتی از شهرداری باشد و برنامه و اجرا را به خود مردم بسپارند. ناگفته نماند در حال حاضر نیز اجتماعاتی نظیر انجمن بانوان، در سطحی محدود، در فرهنگسراها شکل گرفته اما پاسخ گوی همه گروه های سنی و علاقه مندی های مختلف نیست.

از این رو جا دارد فرهنگسراها فضاهایی را به شکل چای خانه، شربت خانه

ها، احزاب و کلوب های زیادی وجود دارد و مردم بسته به خلیقات خود یا پیشینه شغلی و صنفی و با پرداخت اندک بهایی عضوشان می شوند و از امکانات آنها استفاده می کنند و اتفاقاً چندان پای تلویزیون نمی نشینند و این عادت بیشتر مختص سال مندان است نه جوانان و شهروندان با نشاط. البته شاید بگویید در ایران هم این گونه امکان عمومی وجود دارند حتی مکان هایی نظیر باشگاه های اسب دوانی و بیلیارد، کافه ها و قلیان سراها. درست است اما اولاً عمومی نشده ثانیاً پرهزینه است.

با این همه به تازگی سنت جدیدی به نام «کافه گردی» مرسوم شده است



به جرأت می توان گفت که به جز هم وطنان عرب در ۹۰ درصد بقیه خانه های ایران در عید نوروز سفره هفت سین گسترده می شود ولی یک گردشگر خارجی که به ایران می آید به جز سفره هفت سین هتل محل اقامت یا سفره هایی که به صورت تزئینی و نمایشی در برخی بازارها و مکان های عمومی گسترده می شود با این صحنه رو به رو نیستند چون در خانه است نه در محله. بحث هنجارها مورد نظر نیست. شادی اجتماعی منظور است. اگر یکی از ما بپرسد شادی اجتماعی دارید یا نه و هنگام شادی اجتماعی چه می کنید چه پاسخی داریم جز این که بوق می زنیم؟ جوانانی هم البته پای کوبی و دست افشانی می کنند اما شادی اجتماعی آن است که جمعیتی انبوه همه با هم یک حرکت خاص را انجام دهند. مثل هزاران نفر که در یک ورزشگاه با هم برمی خیزند و می نشینند و سرود می خوانند.

یک زخم و راز یک تفاوت

آنها می دانستند رئیس جمهور، نخست وزیر، رئیس مجلس و ... درد مردم را می فهمند و به خاطر همین پا به پای آنها در بدترین شرایط می آمدند. مصطفی داننده - مهم ترین صحنه بعد از گل به خودی «عزیز» مراکشی ها، دیدن زخم روی دنده های «امید» ایرانی ها بود. زخمی که باعث

و کافه ها، همانند سازی کنند (کاری که سال ها پیش در فرهنگسرای رسانه در میدان ولی عصر تهران، به عنوان پاتوق خبرنگاران انجام شده بود) تا گروه ها و اجتماعات مختلف بتوانند دورهمی های خود را در آن جا به صورت رایگان و یا با پرداخت هزینه اندکی، برگزار کنند. زیرا یکی از موانع این گونه تشکل ها، هزینه نامتناسب کافه هاست به گونه ای در یک کافه معمولی در مرکز شهر، برای یک فنجان قهوه، باید ۱۰ برابر قیمت تمام شده آن برای کافه دار، پرداخت شود و همین امر باعث شده برخی جوانان به جای کافه ها و اماکن عمومی در خانه ها و مکان های بسته و خصوصی، دور همی برگزار کنند و می دانیم محیط های بسته خالی از مخاطره نیست.

شاید گفته شود شادی عمومی برای پیروزی تیم ملی فوتبال در تورنمنی در این سطح در کافه ها نمی گنجد و به خیابان سرریز می شود. این نکته درستی است اما اگر شهروندان پیش تر در کافه ها آداب شادی اجتماعی و عمومی را یاد گرفته و تمرین کرده باشند در فضای عمومی شاهد یک جشن بزرگ و پیوسته و نه متفرق و محدود در بوق زدن و گاهی حرکات موزون خواهیم بود. ما شادی اجتماعی بلد نیستیم. چون شادی های ما در خانه و خانواده محدود است اگر نگویید با این اوضاع اقتصادی در آنجا هم خبری نیست! اگر تعداد کل خانه ها و خانواده ها را در ایران ۲۴ تا ۲۷ میلیون خانوار بدانیم

تعوین ابراهیمی شد اما به دل ما نشست درست مانند برد در جام جهانی.

این زخم نشان داد، بازیکنان ایران برای بدست آوردن دل مردم همه کار می کنند. آنها با جان و دل در سن پترزبورگ به میدان رفتند خود را جلوی توپ گذاشتند، زخم برداشتن تا نام ایران در جهان نامدار شود.

بعد از این برد همه در جهان از ایران حرف می زدند از برد دقیق آخر با یک گل به خودی. شاید ما تنها مردمی در جهان باشیم که بعد از یک باخت هم خوشحالی می کنیم. جام جهانی قبل مردم بعد از باخت به آرژانتین با گل دقیقه آخر مسی، به خیابان آمدند و جشن و پایکوبی کردند. آنها زحمات فوتبالیست های ایرانی در برابر عجوبه های آرژانتینی را دیدند. دیدند و تحسین کردند. مردم تلاش را ببیند حتی اگر حاصل آن شکست هم باشد آن را می پذیرند و قبول می کنند.

بله، مردم این روزها تلاش های فوتبالیست های ایرانی را تحت مدیریت کی روش می بینند و از آن لذت می برند. اما همین مردم این نگاه را به سیاستمداران ایرانی ندارند چون باور ندارند آنها برای حل مشکلات کشور تلاش می کنند.

بسیاری از مردم این روزها بر این باور هستند، مسئولان کشور تلاشی برای جابه جا شدن کوه مشکلات را نمی بینند. این ندیدن مخصوص این دولت، آن مجلس نیست بلکه سال هاست، مردم فکر می کنند مسئولان کشور چندان به

فکر نیستند.

خیلی دور نیست. زمان جنگ هم بر سر مردم موشک می بارید هم تحریم ها زندگی را سخت کرده بود. هم امنیت نبود هم وسائل اولیه زندگی به سختی به دست می آمد. مردم اما پای دولت، مسئولان و کشور خود ایستاده بودند. آنها باور داشتند، مسئولان برای کشور همه کار می کنند. از حقوق خود می گذرند اما از منافع مردم دفاع می کنند. آنها می دانستند رئیس جمهور، نخست وزیر، رئیس مجلس و ... درد مردم را می فهمند و به خاطر همین پا به پای آنها در بدترین شرایط می آمدند و هر جا کشور با مشکل مواجه بود، مردم با حضور خود گره ها را باز می کردند.

بعد از خروج آمریکا از برجام کمتر کسی از ظریف انتقاد می کند. همه تلاش های او برای رسیدن به توافق خوب برای زندگی بهتر مردم را دیدند. مردم امروز می بینند در حالی که آمریکا تمام تلاش خود را کرده است تا زندگی ایرانی ها به سخت شکل خود برسد، برخی در داخل به فکر سوده های اقتصادی خود هستند. از خودرو سازهای داخلی تا چیپس و پفک فروش های خرده پا. مردم زخم را ببینند، تلاش ها و سلخسوری ها را باور کنند، پای کشور خواهند ایستاد حتی اگر لقمه نانی برای خوردن نداشته باشند. مسئله این است که مردم امروز مسئولان کشور را باور ندارند.

آموزش و پرورش تئوریک نمی تواند جامعه ای عملگرا تربیت کند



واقعیت این است که کودکان و نوجوانان آنچه را که به آنها آموخته می شود را با آنچه در محیط اطراف خود می بینند و لمس می کنند مطابقت داده و اگر نمود عملی آموزه های خود را در جامعه نبینند و یا با تناقضاتی مواجه شوند موارد یادگرفته شده را بیهوده و بی فایده تلقی کرده و از ذهن خود پاک می نمایند

وقتی نظام آموزشی مابه جای ایجاد فضای «رفاقت» باعث ایجاد فضای «رقابت» شده است و هر دانش آموز، دانش آموزان دیگر را به جای دوستان و هم فکران خود رقبای خود می پندارد چگونه می توان در این سیستم آموزشی نوع دوستی و صمیمیت، کار گروهی و رفاقت را آموزش داد و کودکانی اهل همدلی و تعامل و دلسوز جامعه تربیت نمود؟

هر کدام راه حل یا راه حلی را ارائه نماید. وقتی نظام آموزشی ما به جای ایجاد فضای "رفاقت" باعث ایجاد فضای "رقابت" شده است و هر دانش آموز، دانش آموزان دیگر را به جای دوستان و هم فکران خود رقبای خود می پندارد چگونه می توان در این سیستم آموزشی نوع دوستی و صمیمیت، کار گروهی و رفاقت را آموزش داد و کودکانی اهل همدلی و تعامل و دلسوز جامعه تربیت نمود؟ در نتیجه این نظام آموزشی مادام که به یک نظام تربیتی صحیح و اصولی تغییر نیافته و در مدارس، کودکان بر اساس اصول اولیه نوع دوستی، صمیمیت، همدلی، همکاری، دلسوزی، آینده نگری، محبت، رفاقت و... تربیت نیابند نمی توان منتظر آینده ای روشن برای این مرز و بوم ماند و اینگونه می شود که هر سال که می گذرد بر میزان جرم و جنایت در جامعه افزوده شده و تعداد زندانیان بیش از پیش گردیده و در یک کلام از تعداد مدارس و دانشگاه ها و دانشجویان و دانش آموزان کاسته شده و بر میزان زندان ها و زندانیان و مجرمان و خلاف کاران افزوده می شود.

کاربرد آن کاسته و بر مباحث عملی و پر کاربرد بیافزایند تعداد کتاب ها و حجم دروس را بیشتر نموده و بر میزان تنفر دانش آموزان از درس و کتاب و مدرسه می افزایند! از سوی دیگر دانش آموز در تمام دوره های تحصیلی خود و ورود به بازار کار با سبیلی از مشکلات عدیده مواجه شده و چون هیچگونه مهارت عملی و تخصصی ای در دوران تحصیل ندیده است و فقط کتاب خوانده و مطلب حفظ کرده است اگر یک شغل پشت میز نشینی یا کارمندی پیدا نکند کار دیگری از دستش بر نیامده و حرف چندانی برای گفتن در جامعه ندارد. این شکاف بزرگ نظام آموزشی با بازار کار و فعالیت های روزمره جامعه، همچنان بیش از پیش خود را نمایان می کند. یقیناً با چند جلد کتاب خواندن و چند سال مدرسه و دانشگاه رفتن نمی شود تمام مهارت های زندگی را به افراد یاد داد. اما اگر نظام آموزشی ما به جای یک نظام آموزشی ناکارآمد، یک نظام تربیتی کارآمد باشد می تواند بسیاری از مسائل کودکان و نوجوانان را در گیر و دار زندگی روزمره به تصویر کشیده و برای

در جامعه را به عینه می بیند تناقضات بزرگی در ذهنش ایجاد شده و باعث می گردد که به مطالب آموخته شده به وی وقعی ننهد. واقعیت این است که کودکان و نوجوانان آنچه را که به آنها آموخته می شود را با آنچه در محیط اطراف خود می بینند و لمس می کنند مطابقت داده و اگر نمود عملی آموزه های خود را در جامعه نبینند و یا با تناقضاتی مواجه شوند موارد یادگرفته شده را بیهوده و بی فایده تلقی کرده و از ذهن خود پاک می نمایند؛ حتی در مواردی ممکن است باعث ایجاد تنفر در کودک شده و از یادگیری مطالب بعدی سر باز بزنند. در واقع آدمی آنچه در زندگی به کارش بیاید را خیلی خوب یاد گرفته و به حافظه می سپارد و حتی در امور روزمره زندگی خود از آنها بهره می گیرد ولی آنچه نمود عملی نداشته باشد و بی کاربرد در زندگی باشد را به زباله دان مغز خود سپرده و حتی به آن فکر هم نمی کند. نظام آموزشی ما نیز دقیقاً بر همین سیر تئوریک و حافظه محور پایه گذاری شده است و هر چه پیشتر می رویم به جای آنکه از حجم مطالب تئوریک و بی

واقعیت این است که کودکان و نوجوانان آنچه را که به آنها آموخته می شود را با آنچه در محیط اطراف خود می بینند و لمس می کنند مطابقت داده و اگر نمود عملی آموزه های خود را در جامعه نبینند و یا با تناقضاتی مواجه شوند موارد یادگرفته شده را بیهوده و بی فایده تلقی کرده و از ذهن خود پاک می نمایند. نظام آموزشی ما به گونه ای طراحی شده است که کودکان از همان بدو ورود به مدرسه با حجم زیادی از مطالب حفظ کردنی و تئوریک مواجه می شوند و هر چه بزرگتر می شوند و پا به کلاس های بالاتر می گذارند حجم اینگونه مطالب بیشتر شده و بیش از پیش مغز دانش آموزان درگیر این دست مطالب تئوریک می گردد. این آموزه ها کمترین نمود عملی در فضای خارج از مدرسه و فعالیت های روزمره دانش آموزان دارند، لذا برای کودکان بسیار نامأنوس بوده و موجب فراری شدن آنها از هرگونه درس و کتاب و مدرسه می شوند. وقتی دانش آموز در مدرسه مطالب ایدئولوژیک زیادی را می خواند و در جامعه با انواع و اقسام اختلاس و دزدی و... مواجه می شود و یا سیر صعودی بزهکاری



مدرسه! فرزندم را به من برگردان

◆ سهیل رضایی

او پنج سال است که مدرسه می رود اما دریغ از آنکه یکی از موضوعات درسی اش را برای گفت و گو انتخاب کند!

از خودم می پرسیم این نظام آموزشی برای آموزش و پرورش فرزندان ما آیا مسیری درستی طی می کند؟

هزاران جواب به ذهنم خطور می کند اما دنبال معیار دقیق و قابل اندازه گیری می گردم. در نهایت به زندگی روزمره ام نگاه می کنم و می بینم او پنج سال است که مدرسه می رود اما دریغ از آنکه یکی از موضوعات درسی اش را برای گفت و گو انتخاب کند!

می توان به خاطر سپرد.

بنابر این نظام آموزشی کنونی رانه تنها مفید نمی داند بلکه سمی مهلک برای نسل جوانی محسوب می کنم که باید سراغ آینده ای برود که هیچ شباهتی به امروز ندارد، حال آنکه او درسی می خواند که هیچ ربطی به امروز ندارد وای به حال آینده! او یعنی پرورش انسان هایی که نمی توانند حریف زندگی، روابط و اقتصاد آن شوند؛ بنابراین ناکامی پشت ناکامی و افسردگی و اضطراب پشت همدیگر ذهن او را تصرف می کنند و کمتر انتخابی برایش می ماند جز فرار به راه های مختلف (مهاجرت، اعتیاد، خودکشی و...).

عزیزان مسؤول که قصد تحول دارید اما دریغ از یک قدم روبه جلو!
اول باید پرسید در دنیای امروز چه چیز ارزش آموختن دارد؟ بعد شروع به

وقتی هم قرار است از او درس بپرسم (که این خود رسمی منسوخ برای درک و اندازه گیری یادگیری است) بازهم در بین این پرسش و پاسخ هم چیزی برای گفت و گو پیدا نمی شود.

حالا سؤال اساسی این است که این چه محتوی آموزشی است که نمی شود در لابلای آن چهار کلمه برای تبادل حرف پیدا کرد؟ بعد بحث می کنیم که چرا شکاف نسلی درست شده است؟

او چه چیزی می آموزد که نمی شود درباره اش تفکر روزمره داشت! صدها سال پیش بزرگان دانش و فلسفه گفته اند آنچه را نمی شود تجربه کرد سخت

طراحی نظام آموزشی کرد.

در تحقیق انجام شده توسط موسسه گالوپ ۶۷ درصد ثروتهای تولید شده در کشورهای توسعه یافته توسط سرمایه انسانی آنها محقق شده است. اما اینجا اکثر ثروت کشور صرف سوختن عزیزترین زمان فرزندان ما می شود تا هر روز در این نظام پوسیده و مسموم آموزشی به خود ناباوری برسند و به شکل مصیبت و مکافات روی دست خود، خانواده و کشور بمانند و به شکل درگیری ناکامی شخصی، طلاق خانوادگی و بیکاری در جامعه تجلی کنند.

می دانید چرا شهامت و درایتی برای تغییر نیست؟

چون آن قدر مسأله تولید کرده ایم که این مسأله اصلی مردم گم شده است و مثل تمام مسائل دیگر که تا به بحران و فلاکت نرسد به آن رسیدگی نخواهیم

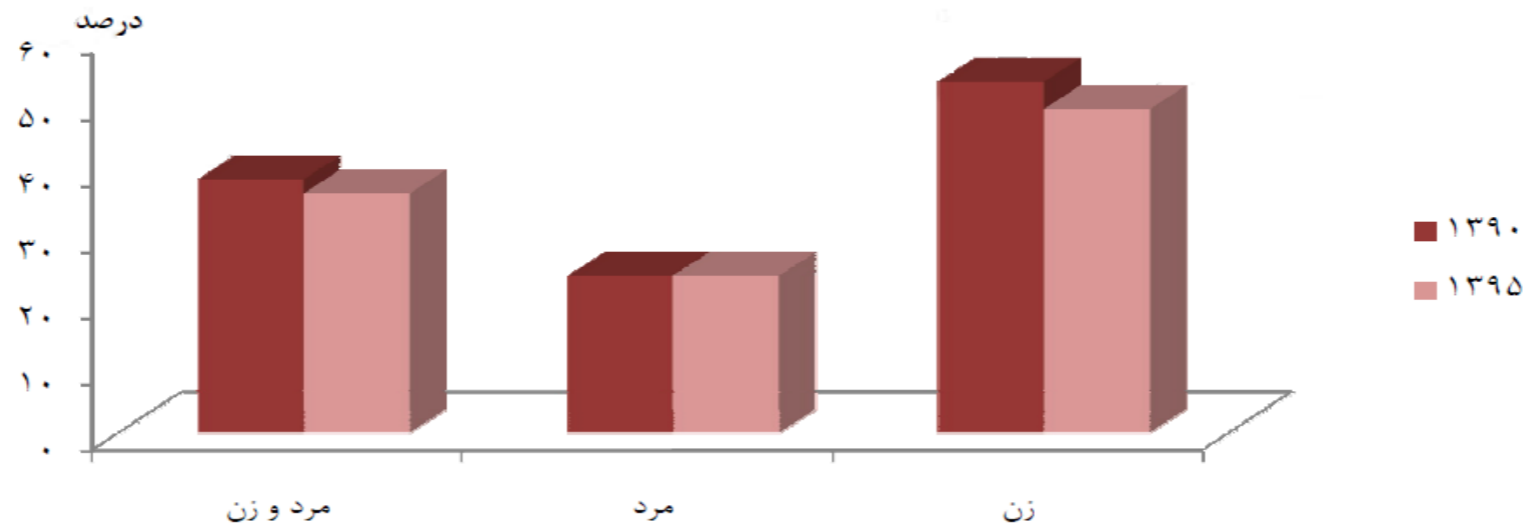
کرد منتظر یک سونامی هستیم که به نظر من بسیار بسیار نزدیک است.

متأسفانه تفکر عقب مانده بزرگترین خصیصه اش این است که مسأله را فقط زمانی که در قاموس "بحران" خود را نشان می دهد می فهمد و نمی تواند همانند تفکر توسعه یافته آن را با "پژوهش و تحقیق"، ردیابی و چاره اندیشی کند.

من اگر جای تصمیم سازان بودم چیزهایی به فرزندان این سرزمین یاد می دادم که ابتدا به آنها نگرش اجتماعی برای درک جامعه و مسائل آن دهد، بعد به کمک انواع روش های استعدادیابی و شخصیت شناسی قابلیت هایشان را به آنان می شناساندم و بعد هم مهارت های مرتبط با استعدادهایشان را به آنها می آموختم تا به شکل هر شغلی که دوست دارد آن را بروز دهد.

بیش از یک سوم جوانان بیکار ایرانی در تلاش و حتی کسب مهارت برای پیدا کردن شغل نیستند

نمودار ۱- روند میزان NEET در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵



در حال حاضر بیش از ۳۶ درصد از جوانان غیرشاغل، در حال تحصیل یا کسب مهارت‌های ورود به بازار کار نیستند که این گروه، به شدت در معرض خطر به حاشیه رانده شدن از بازار کار قرار دارند.

وضعیت «جوانان غیر شاغل که در حال تحصیل یا مهارت نیستند» تحت عنوان شاخص NEET شناخته می‌شود؛ اما سازمان بین‌المللی کار، به منظور درک بهتر وضعیت بازار کار جوانان و با توجه به آن که شاخص‌های میزان بیکاری، نرخ اشتغال و نرخ مشارکت به تنهایی نمی‌توانند گویای وضعیت دقیقی از نیروی کار باشند، شاخص دیگری را تحت عنوان «جوانان غیرشاغل که در حال تحصیل یا مهارت نیستند» را تعریف و مد نظر قرار داده است.

البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که برخی از جوانان نیز به طور غیرارادی و به اجبار، به دلایلی نظیر ناتوانی، بیماری و معلولیت قادر به اشتغال، تحصیل و یا کسب مهارت نیستند و یا حتی مادر جوانی که توانایی پرداخت هزینه مراقبت از کودک یا کودکان خود را ندارد و به اجبار، بازار کار را ترک می‌کند.

ولی قسمت نگران‌کننده موضوع، جوانانی هستند که در هیچ یک از مصادیق برشمردۀ فوق گنجانده نشده و در عین حال، نه در جستجوی کار بوده و نه در حال آموزش یا کسب مهارت هستند. این گروه به شدت در معرض خطر به حاشیه رانده شدن از بازار کار و مواجهه با محرومیت‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی هستند که توجه ویژه برنامه ریزان برای وضع سیاست‌های حمایتی از جمله فراهم کردن امکانات تحصیلی، مهارت‌آموزی و اشتغال را طلب می‌کند. بررسی‌ها حاکی از آن است که در سال ۱۳۹۵، حدود ۳۶.۲ درصد جوانان کشور، شاغل نبوده و در حال تحصیل یا کسب مهارت نیز نیستند؛ البته بخش عمده آن مربوط به زنان است که نرخ مشارکت آنان در فعالیت‌های اقتصادی به دلیل شرایط فرهنگی اجتماعی کشور بسیار پایین است.

در سال ۱۳۹۵، میزان جوانان غیر شاغل که در حال تحصیل یا مهارت نیستند در بخش مردان، حدود ۲۳.۸ درصد، بوده است. همچنین در گروه زنان، ۴۹.۰ درصد از زنان ۱۵-۲۴ ساله شاغل نبوده و در حال تحصیل یا کسب مهارت نیستند.

همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهد، میزان «جوانان غیرشاغلی که در حال تحصیل یا مهارت نیستند» برای زنان، بیش از ۱.۳ برابر میزان کل کشور است. همچنین این میزان حدود ۲ برابر میزان مذکور برای مردان است. به عبارت دیگر زنان غیر شاغلی که در حال تحصیل و یا مهارت‌آموزی نیستند، بیش از ۲ برابر

مردان در این گروه، است. بررسی شاخص جوانان غیر شاغل که در حال تحصیل یا مهارت نیستند، بر اساس نتایج طرح سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵ حاکی از روند نزولی میزان این شاخص دارد، به طوری که این میزان با کاهش ۲.۱ درصدی از ۳۸.۳ درصد در سال ۱۳۹۰ به ۳۶.۲ درصد در سال ۱۳۹۵، رسیده است. این شاخص در گروه مردان با افزایش ۰.۱ درصدی و در گروه زنان با کاهش ۴.۱ درصدی مواجهه بوده است.

بررسی وضعیت جوانان غیرشاغلی که در حال تحصیل یا مهارت نیز نیستند (NEET)، به تفکیک استان‌ها نشان می‌دهد، بیشترین میزان این جوانان در سال ۱۳۹۵، به استان سیستان و بلوچستان با ۴۸.۲ درصد، استان گلستان با ۴۴.۰ درصد و استان هرمزگان با ۴۳.۸ درصد و کمترین آن به استانهای سمنان، یزد و اصفهان به ترتیب با ۲۲.۶ درصد، ۲۵.۱ درصد و ۲۸.۰ درصد، تعلق داشته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد در سال ۱۳۹۵ در گروه مردان، استان سیستان و بلوچستان با ۲۲.۶ درصد، استان کرمانشاه با ۳۱.۲ درصد و استان هرمزگان با ۳۱.۱ درصد بیشترین و استانهای سمنان و یزد با ۱۲.۶ درصد، استان قزوین با ۱۶.۱ درصد و استان تهران با ۱۶.۷ درصد، کمترین میزان NEET را در بین استانهای کشور داشته‌اند.

در گروه زنان نیز استان سیستان و بلوچستان با ۶۴.۳ درصد، استان کردستان با ۵۹.۶ درصد و استان آذربایجان غربی با ۵۹.۳ درصد بیشترین و استان سمنان با ۳۲.۲ درصد، استن یزد با ۳۸.۵ درصد و استانهای تهران و اصفهان با ۳۹.۵ درصد، کمترین میزان NEET را در بین استانهای کشور داشته‌اند. مطالعه شاخص NEET (جوانان غیر شاغل که در حال تحصیل یا مهارت نیستند) در استانهای کشور نشان می‌دهد که شکاف (مطلق) در میزان NEET به حدود ۲۶ درصد، رسیده است. به عبارت بهتر میزان NEET در استان سیستان و بلوچستان حدود ۲ برابر استان سمنان است.

در دستور کار ۲۰۳۰ سازمان ملل متحد نیز در دستیابی به توسعه پایدار، دو هدف برای جوانان در نظر گرفته شده است؛ نخست دسترسی کامل و موثر به اشتغال و کار شایسته برای تمامی زنان و مردان از جمله افراد جوان و دیگری نیز کاهش افرادی که شاغل نیستند و در حال تحصیل و مهارت‌آموزی نیستند.

شرح	مرد و زن	مرد	زن
۱۳۹۰	۳۸.۳	۲۳.۷	۵۳.۱
۱۳۹۵	۳۶.۲	۲۳.۸	۴۹.۰
تغییرات مطلق ۹۵ نسبت به ۹۰	-۲.۱	+۰.۱	-۴.۱

شکاف شاخص NEET استان‌های کشور

شرح	میزان NEET (درصد)
بالا ترین	۴۸.۲ (سیستان و بلوچستان)
پایین ترین	۲۲.۶ (سمنان)
شکاف (مطلق)*	۲۵.۶

